

### موسیقی و شعر سیاسی در دوره امویان

دکتر اکبر ایرانی\*

#### چکیده

در عصر امویان اشکال متنوعی از موسیقی، رشد و گسترش یافت. موسیقی آیینی و مذهبی، موسیقی و شعر سیاسی و موسیقی قیان، سه شکل متمایز از انواع موسیقی در این دوره است. در این گفتار به معرفی مداحان دربار خلفای اموی و شاعران شیفته اهل بیت و تأثیر حضور این افراد در دستگاه حکومت اموی و جامعه آن دوره اشاره می‌شود.

کلیدواژه: موسیقی و شعر در دوره امویان، خلفای بنی امیه، مداحان خلفای اموی، شاعران اهل بیت.

شعر و موسیقی در عصر جاهلی جایگاه ویژه‌ای داشت. باورها و اعتقادات مردم در این دوران به بتها، موجب شد که خاستگاه شعر و موسیقی در تناسب با این باورها شکل گیرد. موسیقی آیینی و مذهبی چنانکه از آیات قرآن و روایات و حکایات تاریخی برمی‌آید، در همه قبایل دوران جاهلیت به اشکال گوناگون وجود داشت. موسیقی قیان (جمع قینه یعنی مُعَنِّیة لهوی خوان) هم برخاسته از همان طرز فکر جاهلی در

E-mail: akbar\_irany@yahoo.com

\*. رئیس مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

تفسیری که از لهویات و سرگرمیها داشتند شکل گرفت. تزلزل و ناپایداری کانون خانواده از یک سو، افراط در کامیابیهای جنسی از سوی دیگر، موجب گردید که موسیقی لهوی قیان و کنیزکان ظهور کند. موسیقی و شعر سیاسی هم نوع سومی بود که در اثر درگیریهای قبیله‌ای، نخست در قالب اشعار هجوگونه ظاهر شد، سپس در دوره اسلامی به ابزاری برای مقابله با دعوت پیامبر به دین اسلام تبدیل گردید.

در دوره اموی این سه شکل موسیقی، متناسب با اوضاع جدید فرهنگی و اجتماعی، رنگ و بویی تازه به خود گرفت. هر چند در ظاهر موسیقی عبادی شرک‌آلود دیگر وجود نداشت، لیکن سرسپردگی جاهلان در قبال خلفا، شکل جدید فردگرایی و خلیفه‌پرستی را تداعی می‌کرد. اما موسیقی قیان هم دقیقاً مانند همان ایام جاهلی البتّه در مراکز باشکوهتر و با قینه‌هایی نوپوش و آراسته و جذّاب وجود داشت.

موسیقی سیاسی هم به جای هجوهای قبیله‌ای یا مقابله‌های سیاسی برخی مشرکین قریش مانند نضر بن الحارث با رسول خدا (ص)، جای خود را به مقابله سیاسی غاصبان خلافت نبوی با خاندان پیامبر داده بود. از زمان معاویه که برنامه نابودسازی فرهنگ اصیل اسلامی و مقابله با امام علی (ع) آغاز شد، تمام تلاش او و خلفای پس از او این بود که از هر ابزاری برای نیل به مقاصد و اهداف خود استفاده کنند، بذل و بخشش‌های فراوان به شاعران و مغنّیان و پرداخت حق‌السکوت‌های بی‌حدّ و حصر، جزء برنامه‌های آنان بود.<sup>۱</sup>

## مدّاحان دربار خلفای اموی

۱. أَحوص، عبدالله بن محمد (۱۰۵ هـ)

احوص شاعری سبک مغز، یاوه‌گو و بد اخلاق بود. به چیزی جز مال و ثروت فکر نمی‌کرد. برای همین مدّاحی خلفای بنی امیّه و بدگویی بنی هاشم و اهل بیت (ع) را پیشه خود کرد.<sup>۲</sup> یکبار تنها به خاطر سرودن قصیده‌ای در ستایش خلیفه، ده هزار دینار طلا دریافت کرد.<sup>۳</sup> او در مدح ولید بن عبدالملک و برادرش یزید شعر سرود و آنان را رهبران برحقّ دینی و سیاسی خطاب کرد!<sup>۴</sup> مغنّیان هم اشعار او را می‌خواندند و صله دریافت می‌کردند.<sup>۵</sup> برای عبدالعزیز بن مروان شعر گفت و پاداش گرفت.<sup>۶</sup> این محبوبیت و تقرّب او نزد خلفا باعث شده بود که بی پروا، دختران و زنان را تشییب کند و

از اوصاف ظاهری و زیبایی‌های فردی آنان برای این و آن تعریف نماید و البته کسی هم جرأت اعتراض به او را نداشت.<sup>۷</sup> به هر حال، گاهی این اعتراضهای مردمی فشار بر دستگاه خلافت را زیاد می‌کرد و خلفا برای اینکه محبوبیت خود را از دست ندهند، تظاهر به توجه داشتن به شکایات مردم می‌کردند. از این جهت، وقتی سلیمان بن عبدالملک متوجه نارضایتی مردم شد به ابوبکر بن حزم حاکم مدینه دستور داد، مختّان و شاعرانی را که در کمین زنان می‌نشینند و آنان را در غزلهای خود توصیف می‌کنند، دستگیر و عقیم کند. مردم از این موقعیت استفاده کرده، از احوص هم شکایت کردند. ابن حزم او را دستگیر و یکصد تازیانه نثار او کرد. چیزی نگذشت که سلیمان هلاک شد و جای او را عمر بن عبدالعزیز خلیفه خوش‌نام اموی گرفت. خلیفه احوص را به منطقه‌ای به نام دهلک<sup>۸</sup> تبعید نمود. وقتی یزید بن عبدالملک به حکومت رسید، با مدّاحی بسیار دوباره مقرب دربار یزید شد و در آنجا سکنا گزید.<sup>۹</sup>

## ۲. مروان بن ابی حفصه (۱۸۲ هـ)

او غلام مروان بن حکم بود.<sup>۱۰</sup> از جوانی مدیحه‌سرای خلفای اموی از جمله ولید بن یزید (۱۲۶ هـ) بود.<sup>۱۱</sup> در ستایش بنی امیه اشعار بسیاری گفته است.<sup>۱۲</sup>:

بنو مروان قومی أعتقونی  
وکلّ الناس بعد لهم عبید

اما بیشتر عمر خود را در عصر عباسیان سپری کرد. چون شاعری مدّاح و متملق بود، خلفای عباسی بر او خرده نگرفتند که چرا تا دیروز مدح امویان می‌گفتی و امروز مدیحه‌گوی بنی عباس شده‌ای؟ وی گاه در اثبات حقانیت بنی عباس به آیاتی از قرآن کریم در اشعار خود تمسک می‌کرد<sup>۱۳</sup>:

أنتی یكونُ و لیس ذاک بکائن  
لینبئ الیسنات و رائة الأعمام  
ماللنساء مع الرجال فریضة  
نزلت بذلک سورة الأنعام<sup>۱۴</sup>

در مدح مهدی عباسی (۱۶۹ هـ) شعر گفت و باغی بزرگ پاداش گرفت.<sup>۱۵</sup> هارون الرشید را خلیفه برحق و وارث پیامبر اکرم (ص) خطاب کرد.<sup>۱۶</sup> اما بر خلاف او، بودند شاعرانی که مدّاحی امویان می‌کردند، ولی به دربار عباسیان راه نیافتند و مقرب بارگاه آنان نشدند. الحسین بن مطیر و ابراهیم بن هرمة القرشی از آن دسته هستند. تنها ابن هرمة در مدح ابوجعفر دوانیقی شعر سرود.<sup>۱۷</sup> از میان خوانندگان سرشناس، معبد بود که مدّاحی یزید بن عبدالملک را می‌کرد و او را خلیفه برحق و امین رسول خدا (ص)

خطاب می‌نمود و اشعار عمر بن ابی ربیع را در الحان مختلف می‌خواند.<sup>۱۸</sup> از جمله مداحان و ستایشگران امویان در آغاز اعشی همدان شاعر بود. او با اشعار خود پیروزیهای حجاج بن یوسف ثقفی را تبریک می‌گفت و جنایتهای او را تأیید می‌کرد.<sup>۱۹</sup> البته بعدها از عمل خود پشیمان شد و علیه امویان شعر گفت و به دستور حجاج کشته شد.<sup>۲۰</sup> ابوخلده الیشکری<sup>۲۱</sup> هم که از شاعران نژادپرست و متعصب بود، با اشعار خود از حجاج حمایت می‌کرد.<sup>۲۲</sup> در همین دوران بود که کمیت اسدی شاعر اهل بیت از شیعیان خصوصاً جنبش زید بن علی حمایت کرد و امویان را نکوهش نمود.<sup>۲۳</sup> به همین دلیل، به دستور هشام بن عبدالملک به شهادت رسید.<sup>۲۴</sup>

شعراى دربار با مدیحه‌سرایی خلفا و توهین و ناسزاگویی به مخالفان آنها، هم درآمد هنگفتی کسب می‌کردند و هم جایگاه و منزلتی نزد آنان به دست می‌آوردند؛ به طوری که مردم هم برای آنان احترامی خاص قائل بودند. ابوڈلامه از جمله اینان بود. او هم مداح امویان و هم مدیحه‌سرای کسانی چون منصور و مهدی عباسی بود. در سوء اخلاق میان مردم شهرت داشت.<sup>۲۵</sup>

تنها شاعران و مغنیان نبودند که توجیه‌کننده اعمال خلفا و مدیحه‌سرای آنان بودند. برخی از دانشمندان عصر هم، از آنان حمایت و کارهای غیر اخلاقی آنان را موجه جلوه می‌دادند. محمد بن مسلم زهری (۱۲۴ هـ) با هشام بن عبدالملک آمد و رفت داشت.<sup>۲۶</sup> سمره بن جندب، ابوهزیره و ابراهیم نخعی در جعل حدیث به نفع امویان هر یک دستی داشتند.<sup>۲۷</sup> در وجوب اطاعت از آنان و اولی‌الأمر دانستن آنها<sup>۲۸</sup> و اینکه خلفا در روز قیامت از حساب و کتاب معاف هستند، احادیثی جعل نمودند.<sup>۲۹</sup>

#### شاعران پاکباخته و شیدای اهل بیت

پرواضح است که قالب شعری آوازخوانان لهوی سرا، غالباً غزل و اشعار عاشقانه بوده است. کمتر خواننده‌ای قصیده‌ای را برای خواندن برمی‌گزیند. خصوصاً اینکه شعر سیاسی باشد. خوانندگان آن دوره چه از بُعد هنری و حرفه‌ای، چه برای وسیله استمرار معاش خود، همواره خوشه‌چین خرمن شاعران بودند و نفوذ شاعران میان مردم قابل مقایسه با موقعیت مغنیان نبود. آوازخوانان با تأثیر قرار دادن احساسات مردم، موجب سرگرمی و هیجان و طرب آنان می‌شدند و حال آنکه شاعران قصیده‌سرا بیشتر اندیشه و باور مخاطب را هدف قرار می‌دادند. از این رو، چندان غیر طبیعی نیست که همسنگ

شاعران، مغنیانی نبودند که در دفاع از حقانیت و مظلومیت اهل بیت آواز بخوانند. اصولاً طبیعت آوازخوانی در آن ایام چندان با مبارزه سیاسی هماهنگ نبود. چنانکه گفته شد، در عصر جاهلی هم دو نوع آواز طرفدار داشت. یکی موسیقی قیان و دیگری موسیقی نوحه خوانان. در صدر اسلام پیامبر گرامی (ص) هر دو را صوت شیطانی خواندند، زیرا اولی هواها و خواهشهای نفسانی و شیطانی را برمی‌انگیخت و دیگری در سوگ کسانی مرثیه خوانده می‌شد که دخترکشی از افتخارات آنان به شمار می‌رفت.

پس از حاکمیت امویان بر سرزمینهای اسلامی، هر ندای حق‌خواهی خاموش می‌شد. طبیعی است وقتی عده و عده فراهم نیست، باید راههای دیگری برای مبارزه پیش گرفت. کاری که خاندان اهل بیت (ع) انجام می‌دادند، بیدارگری مردم بود. برخی از این راهها موارد ذیل بود:

۱. نوحه بر شهیدان کربلا.
  ۲. دعا خواندن امام سجّاد (ع) و تکثیر آن میان مردم.
  ۳. تدریس و تشکیل حلقات علمی از سوی امام باقر و امام صادق (ع).
  ۴. مدیحه‌سرایی شاعران پاک‌باخته و شیدای اهل بیت.
- برگزاری مراسم سوگواری در آن زمان به معنای اعلام برائت و انزجار از عملکرد یزید بن معاویه و جانشینان او تلقی می‌شد. مردم ستم‌دیده جز ناله بر شهیدان خود چاره دیگری نداشتند. نوحه‌خوانی فریاد اعتراض و شکایت در عصری بود که ظلم و بیدادگری جامعه اسلامی را فرا گرفته بود. حضرت سکینه از عبدالملک غلام خود خواست که نوحه‌گری را از ابن شریح فراگیرد و در عزای پدر و برادران و خویشان خود نوحه‌خوانی نماید. غریض مغنی که هنوز به مطربی روی نیاورده بود، به خواسته حضرت سکینه عمل کرد و این اشعار را با آواز بلند می‌خواند<sup>۳۰</sup>:

يَا اَرْضُ وَيَحْكِ اَكْرَمِ اَمْوَاتِي      فَلَقَدْ ظَفَرَتْ بِسَادَتِي وَ حُمَاتِي

بنابراین، شرایط حاکم بر جامعه اقتضا می‌کرد که مظلومان و ستم‌دیدگان با نوحه‌خوانی به‌طور غیر مستقیم مخالفت خود را اعلام کنند، در مقابل، ظالمان و ستمگران هم با ترویج غناء مطربی و شرابخواری و فسق و فجور، مردم را انسانهایی پوچ و بی‌هدف و لاابالی و بی‌بندبار ساخته بودند. بدیهی است طبیعت لهو و لعب بودن دنیا هم با دومی سازگارتر است.

اما شاعران پاکباخته و شیدای اهل بیت، علی‌رغم فشارها و تهدیدهای فراوان از پا نشستند و از هر فرصتی برای مدح اهل بیت استفاده می‌کردند. با اینکه می‌دانستند عاقبت کار آنان زندان، تبعید یا شهادت است. در اینجا مناسب است به ذکر شرح احوال تنی چند از این حامیان ولایت بپردازیم:

### ۱. کُتیب عَزَّه (۱۰۵هـ)

او شاعری شیعی و اهل حجاز بود.<sup>۳۱</sup> در شاعری همپایه عمر بن ابی ربیع، جریر، فرزذق و جمیل به شمار می‌رفت. اشعاری در مدح اهل بیت (ع) سروده است. مُسَوْر بن عبدالملک می‌گفت: آن‌انکه شعر کُتیب را نقل می‌کنند، اگر خوانندگان کنارشان نباشند، ضرر نکرده‌اند.<sup>۳۲</sup> یعنی غزلهایی که او سروده است، به کار مطربان نمی‌آید. او هر وقت به کودکان خردسال اهل بیت (ع) می‌رسید، احترام می‌کرد. عمر بن عبدالعزیز در وصف او می‌گفت: «نیکان بنی هاشم را از بدانیشان با محبت کُتیب تشخیص می‌دهم». کُتیب احترامی خاص برای حضرت سکینه قائل بود و او را به عنوان استادی ادیب و نکته‌سنج قبول داشت. از این رو گاه اشعار خود را بر آن حضرت عرضه می‌کرد و آن حضرت اشکالات شعری او را گوشزد می‌نمود.<sup>۳۳</sup>

کُتیب، عمر بن عبدالعزیز را به دلیل آنکه سب و ناسزاگویی بر امام علی (ع) را ممنوع ساخت، در اشعار خود ستوده است<sup>۳۴</sup>:

وَلَيْتَ فَلَمْ تَشْتُمْ عَلِيًّا وَ لَمْ تُخَفِ      بَرِيًّا وَ لَمْ تَتَّبِعْ مَقَالَةَ مُجْرِمِ  
وَقُلْتَ فَصَدَّقْتَ الَّذِي قُلْتَ بِالذِي      فَعَلْتَ فَأَضْحَى رَاضِيًّا كُلُّ مُسْلِمِ

به خلافت رسیدی و امام علی (ع) را دشنام ندادی و هیچ انسانی را نترسانیدی و از گفتار هیچ ستمگری پیروی نکردی و من شهادت می‌دهم که به آنچه گفתי عمل کردی، پس هر مسلمانی از تو خشنود است.

کُتیب افتخار این را داشت که امام باقر (ع) در تشییع جنازه وی حاضر شود. امام (ع) زنان را با آستین خود کنار می‌زدند و می‌فرمودند: کنار روید، می‌خواهم جنازه او را از زمین بلند کنم.<sup>۳۵</sup>

### ۲. فرزذق (۱۱۰هـ)

همام بن غالب مشهور به فرزذق نیز از شاعران علاقه‌مند به اهل بیت (ع) بود. او با

سرودن قصیده میمیه در وصف امام سجّاد (ع) هنگامی که به همراه هشام بن عبدالملک به حج رفته بود<sup>۳۶</sup>، موجب شد که خلیفه کینه او را به دل گیرد. قصیده میمیه فرزدق با این بیت آغاز می‌شود:

هذا الذي تعرّفه البطحاء وطأته والبيتُ تعرّفه والحلّ والحرمُ<sup>۳۷</sup>...

این همان کسی است که مکه اثر پاهایش را می‌شناسد، خانه خدا و جای جای این سرزمین مقدّس او را می‌شناسد.

این هم نوعی دیگر در روش مبارزاتی علیه امویان بود. در واقع او با مدح امام می‌خواهد به هشام بفهماند که تو ظالمانه فرزند او را کشتی و مردم شیفته اهل بیت هستند. از آن پس قصیده او سرزبانها جاری شد و فرزدق جاودانی.

الکُمیت بن زید اسدی (۱۲۶هـ)

کمیت سال ۶۰ هجری به دنیا آمد. در شعر و فقه شهرتی بسزا کسب کرد. فرزدق شعر او را می‌ستود. او شاعران زمانه خود را موعظه می‌کرد که دیگر درباره «أطلال و دمن» یعنی ویرانه‌ها و خانه‌های خراب شده، شعر نگویند:

فَدَعِ ذَكَرَ مَنْ لَسْتَ مِنْ شَأْنِهِ وَلَا هُوَ مِنْ شَأْنِكَ الْمُنْصِبِ

زیرا او زمانه را دگرگون شده می‌دید. ظلم و ستم علیه بنی هاشم همه جا را گرفته بود و مدح و ستایش را تنها شایسته آنان می‌دانست<sup>۳۸</sup>:

وَهَاتِ الثَّنَاءَ لِأَهْلِ الثَّنَاءِ بِأَصْوَبِ قَوْلِكَ فَالْأَصْوَبِ

بَنِي هَاشِمٍ فَهُمْ الْأَكْرَمُونَ بَنِي الْبَاذِخِ الْأَفْضَلِ الْأَطْيَبِ

در اشعارش موسوم به هاشمیات مکرر خاندان اهل بیت را ستوده است<sup>۳۹</sup>:

إِنَّ الرَّسُولَ - رَسُولَ اللَّهِ - قَالَ لَنَا إِنَّ الْإِمَامَ عَلِيٌّ غَيْرَ مَا هَجَرَا

مِنْ مَوْقِفٍ أَوْقَفَ اللَّهُ الرَّسُولَ بِهِ لَمْ يُعْطِهِ قَبْلَهُ مِنْ غَيْرِهِ بَشَرًا

او علیه حاکم مدینه خالد القسری و خلیفه شعری گفت. خالد هم از معتّبان خود خواست، روی شعر او آهنگی بسازند. سپس آنها را فرستاد تا همان اشعار را نزد خلیفه بخوانند. خلیفه با شنیدن آن اشعار دستور قتل کمیت را صادر کرد.<sup>۴۰</sup> امام باقر (ع) در حق او دعا می‌فرمود.<sup>۴۱</sup>

جاحظ که خود از طرفداران جماعت عثمانیه است، در حق او گفته: «مافتح للشیعة باب الحجاج الا الکمیت»<sup>۴۲</sup> از شگردهای او این بود که با تکرار مدایح رسول اکرم (ص)

به نوعی فضایل و مکارم اهل بیت را بیان می‌کرد. زیرا در زمانی می‌زیست که بردن نام علی (ع) جرم بود، پس با شکوه ذکر کردن نام پیامبر، به مفهوم زنده کردن نام وارثان برحق او قلمداد می‌شد:

الی السراج المنیر احمد لایعدلنی رغبه ولارهب

جالب اینجاست جاحظ که ظاهراً میانه خوبی با او ندارد و او را از غالیان می‌خواند، این گونه مدایح را از «عجایب حماقتهای» کمیت برمی‌شمارد.<sup>۴۳</sup> ابن رشیق پاسخ نادانی جاحظ را چنین گفته است: «در زمان بنی‌امیه، بردن نام علی جرم بود و کمیت از ذکر نبی، نام علی را منظور داشت.»<sup>۴۴</sup> سید مرتضی هم به زیبایی این مسأله را تأیید کرده است.<sup>۴۵</sup>

از جمله شاعرانی که حاضر نشدند علیه امام علی (ع) شعر بسرایند، عبدالله بن عمر العبلی بود.<sup>۴۶</sup> هشام بن عبدالملک از خالد قسری حاکم مدینه خواست که شاعران در محافل ادبی از علی به نیکی یاد نکنند و به آن حضرت ناسزا گویند. عده‌ای از شاعران پاکباخته چون عبدالله بن کثیر السهمی واکنش نشان داده و علیه خلیفه و در مدح امام علی و فرزندانش شعر سرودند.<sup>۴۷</sup>

لَعْنُ اللَّهِ مَنْ سَبَّ عَلِيًّا وَحُسَيْنًا مِنْ سَوْقَةٍ وَامَام

شاعرانی هم مرثیه وجه غالب اشعار آنان بود. ابوالأسود الدؤلی<sup>۴۸</sup>، سلیمان بن قَتَّة التیمی<sup>۴۹</sup> ابودهبیل الجَمحی<sup>۵۰</sup> والفضل بن العباس بن عتبّه<sup>۵۱</sup>، امویان راهجو و در رثای امام علی (ع) و امام حسین (ع) شعر می‌سرودند. پیاپی بودن سوگها و مصیبت‌هایی که پس از شهادت امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بر خاندان و فرزندان اهل بیت (ع) وارد شد، شاعران پاکباخته و شیدای خاندان رسالت را برانگیخته بود که در اشعار خود بیشتر مرثیه سرایی کنند، تا از این طریق مظلومیت آنان را مطرح کنند.<sup>۵۲</sup> این تنها وسیله بیدارگری و اطلاع‌رسانی آن زمان بود.<sup>۵۳</sup>

سید اسماعیل الحمیری (۱۷۳ هـ) هم از این دسته شاعران بود. او در اشعارش بنی‌امیه را بدعت‌گذار می‌خواند و سنتهای ناپسند برجای مانده را به شیخین نسبت می‌داد.<sup>۵۴</sup>

او در شعری که بسیار معروف است، چنین گفته:

أمرُ عَلِيٍّ جَدَّتْ الحسین فقلِّ لِأَعْظَمِهِ الزكِيَّة ...

بر قبر حسین گذر کن و به استخوانهای معطر او بگو: ای استخوانها! پیوسته از ابری سنگین و پرباران سیراب باشید. چون بر قبر او رسیدی، محمل خود را نگهدار و بر آن پیکر پاک که زاده آن مرد پاک و آن بانوی پاک است، گریه کن، همچون گریه مادر فرزندمرده‌ای که تنها جگرگوشه خود را از دست داده است.<sup>۵۵</sup>

ابن مُعْتَز در توصیف اشعار سید حمیری چنین می‌گوید<sup>۵۶</sup>: «لم یتَرَ لعلی بن ابی طالب فضیلة معروفة الا نقلها الی الشعر بالاضافة الی هجاء الامیین». او می‌گوید: «هیچ فضیلت شناخته شده‌ای را از علی بن ابی‌طالب نمی‌توان سراغ کرد، جز آنکه سید حمیری در شعر خود اظهار کرد، به علاوه هجو و بدگویی از امویان».

عمر بن ابی ربیع، شاعر غزلسرای امویان غزل در عصر اموی تابعی شد از غزل در دوره جاهلی، چه چنانکه می‌دانیم، خاستگاه غزل شرایط اجتماعی و فرهنگی مشحون از احساسات و عواطف است. در عصر جاهلی غزل غالباً در دو قالب: ابراز احساسات بر «أطلال و دمن» یعنی ویرانه‌های انباشته شده و خانه‌های فروریخته که یادآور گذشته مغموم و تاریک و خاطرات تلخ آنان بود؛ یا در تشبیب زنان و دختران زیبا روی قبیله بود.

این نوع غزل که هم باعث اشتها زنان می‌شد و هم موجب می‌شد که دختران دم بخت زودتر ازدواج کنند، در فرهنگ جاهلی، امری نکوهیده نبود. نگرانی آنان از این بود که مبادا شاعر قبیله از آنان بدگویی کند، در آن صورت باعث نابودی و سرافکندگی شخص یا اشخاص مزوم می‌شد.

در عصر حاکمیت اسلام، دیگر شرایطی برای حیات این نوع غزل نبود. سرودن این گونه شعرها ممنوع شد و شاعران این اشعار، به تعبیر قرآن کریم مردمی گمراه و اغواگر خوانده شده بودند.

طبیعی است با ترویج اخلاق انسانی و نفی هر گونه ردائل اخلاقی، شعر تبدیل به ابزاری برای دانش و حکمت گردید و غزل به بیان احساسات لطیف و پاک انسانی می‌پرداخت. زیبایی‌های طبیعت به کار گرفته می‌شد تا شمایل ظاهری و باطنی محبوب در آن قالبها به تصویر کشیده شود. از این رو، شعرا که دیگر گفتن شعرهای تشبیبی را بر خود حرام کرده بودند، به سرایش شعرهای نسبی روی آوردند. اشعار نسبی در تناسب

کامل با اخلاق اسلامی بود. مضامین قصاید هم دربردارنده اخلاق و حکمت بود. چیزی نگذشت که رفته رفته با روی کار آمدن فرزندان ابوسفیان که تا دیروز در لباس نفاق و ریا داعیه دار مسلمانی بودند، اکنون با سر دادن ندای «لَبَّتْ أَشِیَاحِی بِمِدْرِ شَهْدُوا» زمام امور حکومت اسلامی را در کف بی کفایت خود گرفته بودند. بدیهی است همه چیز بار دیگر رنگ و بوی عصر جاهلی را به خود می‌گیرد. شعر یا قصیده‌ای می‌شود در جهت تحکیم پایه‌های حکومت یا غزلهایی می‌شود در جهت تحریک احساسات و عواطف مردم برای مقاصد نفسانی. مداحان دربار هم به طمع دریافت صله‌های بیکران، داد تملق و چاپلوسی را سر می‌دادند و غزلسرایان دربار اموی هم در تشبیب زنان و دختران مسلمان از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

به نظر من خاستگاه غناء و موسیقی در این دوره، رواج بیش از حد غزلسرایی بود. معنیان و آوازخوانان هر روز دنبال غزلی نو بودند تا آوازی جدید و آهنگی تازه ابداع کنند، تا نزد مردم و والیان حکومتی تقرب جویند. سرودن اشعار نغز و بی دلیل کار آسانی نبود، لیکن پرورش معنیان و آوازخوانان کنیز و غلام که زمینه‌های آن به دلیل حضور اسیران هنرمند فراهم شده بود، در مراکز متعدد رواج داشت؛ از این رو، رقابت میان این گروه فزونی گرفت. این رقابت موجب رواج موسیقی در این دوره شد. تشویق‌های مردمی و پادشاهای هنگفت حاکمان اموی به معنیان و مطربان، در عصری که فقر و تنگدستی و محرومیت و شکاف طبقاتی بیداد می‌کرد، گرایش به این حرفه امری طبیعی بود. علاوه بر این، مقبولیت اجتماعی این دسته چنان بالا رفته بود که گاه مردم آنان را نمایندگان و مقرّبان خلفا به حساب می‌آوردند و از نفوذ کلام و حضورشان بهره‌گیری می‌نمودند. جایگاه شاعران مدّاح و غزلسرایان ستایشگر و نفوذ و تأثیر آنها نزد خلفا بیش از معنیان بود. چه تا شاعر غزلسرا نباشد، خواننده‌ای تولید نمی‌شود. پس خوانندگان همواره توفیق خود را وامدار غزلسرایانی می‌دانستند که «با سرودن غزلهای و قطعات کوتاه موسیقایی، زمینه رشد و تعالی آنان را فراهم می‌کردند. یکی از کسانی که بیشترین نقش را در گسترش موسیقی و غزل در این دوران داشت، عمر بن ابی ربیع (۲۳ - ۹۳ هـ) بود.»<sup>۵۷</sup>

عمر بن عبدالله بن ابی ربیع در خانواده‌ای ثروتمند متولد شد. پدرش عبدالله از بازرگانان یمن بود. مادرش عطرها یمنی می‌فروخت. پیامبر اکرم (ص) عبدالله را به حکمرانی جند از شهرهای یمن فرستاد. او غلامان حبشی بسیاری در منزل داشت.

بنابراین عمر بن ابی ربیعہ در ناز و نعمت بسیار همراه با خدم و حشم و در ہمنشینہ با بزرگان رشد و نمو کرد.<sup>۵۸</sup>

ثروت بسیار، داشتن جایگاہ اجتماعی ممتاز و ہوش و استعداد سرشار، او را از ہر شاعر دیگری برتری بخشیدہ بود. در ۲۰ سالگی دوران یزید بن معاویہ را سپری کرد. او نیز بسان بسیاری دیگر از جوانان آن روزگار، شناخت چندانی از اہل بیت نداشت. بہ دلیل قدرت مالی و توانمندی ادبی و ہنر غزلسرایہی، خیلی زود تحت تأثیر شرایط زمانہ قرار گرفت. از حکایتی کہ صاحب الاغانی نقل کردہ، معلوم می شود کہ امام علی (ع) را چندان نمی شناختہ. روزی ابن عباس از روی ہوش کم نظیری کہ داشت قصیدہای بلند را از آخر بہ اول خواند و موجب حیرت عمر بن ابی ربیعہ شد. ابن عباس بہ او گفت: حافظہ من در مقابل حافظہ علی بن ابی طالب ہیچ است.<sup>۵۹</sup>

نقل این مطالب ما را بہ فضای سیاسی، فرہنگی و اجتماعی آن دوران نزدیکتر می کند. بہ ہر روی، شاید عمر بن ابی ربیعہ تنها کسی است کہ جرأت داشتہ درباره دختران و زنان مکہ و مدینہ و حتی دختران و زنان خلفا غزل بسراید. طبیعی است شعر او موجب افتخار و امتیاز عدہای و موجب دلخوری و رنجش خاطر زنان مؤمنہ می شد. با این حال کمتر کسی شہامت داشت از او شکایتی بکند یا بہ او آسیبی برساند. دلیل آن بسیار روشن است. افزون بر آنچه گفتہ شد، اصولاً ہدف و خواست دستگاہ اموی بہا دادن بہ این جماعت بود. چہ اینان ہم موادّ شعری موسیقیدانان را فراہم می کردند و ہم با سرگرم کردن مردم، توجّہ آنها را از مظالم و ستمگریہای حکومت منصرف می نمودند. یکی دیگر از عوامل شہرت عمر بن ابی ربیعہ این بود کہ بہ دلیل ثروتمند بودن، بہ مغنیان و آوازخوانان صاحب نام، پول می داد تا غزلہای او را در الحان مختلف بخوانند. بہ غریض بابت خواندن یکی از غزلہایش پنج ہزار درہم حق الصوت داد.<sup>۶۰</sup> خود نیز دو کنیزک خوش آواز بہ نامہای بجوم و اسماء داشت کہ ہر قطعہای کہ می سرود، نخست بہ آنها عرضه می کرد و آنها اشعار وی را در الحان متفاوت می آزمودند.<sup>۶۱</sup> اساساً منزل اشرافی وی محلّ تردّد اہل شعر و موسیقی بود، او اشعار خود را روی کتف شستر می نوشت و برای ہر زنی کہ در تشبیب او شعر گفتہ بود، می فرستاد.<sup>۶۲</sup>

خلفای اموی چون ولید بن یزید، سلیمان بن عبدالملک، ولید بن عبدالملک و ... از مغنیانی چون حکم الوادی، ابن جرّیح، مطیع بن ایاس، ابن سُرّیح، ابن عایشہ، عطرد و ... می خواستند کہ اشعار او را بخوانند. ابن قُتیبہ او را مردی فاسق خواندہ، زیرا کہ متعرض

زنان در ایام مناسک حج می‌شد. او می‌گوید: «وكان عمر فاسقاً يتعرّضُ للنساء الحَوَاجِ فِي الطَّوْفِ وَ غَيْرِهِ مِنْ مَشَاعِرِ الْحَجِّ يُشَبِّبُ بِهِنَّ».<sup>۶۳</sup> عمر بن عبدالعزیز او را از این کار برحذر داشت و تبعیدش کرد.<sup>۶۴</sup> عمر بن ابی ربیع، بی‌پروایی و تجزی و زدالت را به حدی رسانده بود که بی آنکه از کسی واهمه‌ای داشته باشد، در ایام حج در حالی که مُحَرَّم بود! در کمین دختران و زنان مسلمان می‌نشست و هر زن زیبایی که می‌دید، در وصف شمایل و محاسن او غزل می‌سرود.<sup>۶۵</sup>

ابوالأسود الدؤلی از او بی‌زاری جست، زیرا عمر، متعرّضِ زنِ او هنگام طواف شده بود. شاید دلیل این همه بی‌حیایی او، احساس امنیتی بود که او نسبت به خود داشت. او زنان و دختران خلفا را تشبیب کرد و به آنان تقرب جست. أمّ حکم، أمّ محمد دختر مروان، فاطمه دختر عبدالملک بن مروان، لبابه دختر ولید بن عتبه و ... از جمله زنانی هستند که نه تنها خلفا به او تعرّض نمی‌کردند، که با او همنشینی و مجالست بسیار داشتند.

سلیمان بن عبدالملک (۹۹ هـ) عمر را نکوهش کرد که چرا در مدح ما شعر نمی‌گویی؟ عمر در جواب گفت: تا زنان زیبا روی هستند، نوبت به شما نمی‌رسد. خانواده‌های شریف همواره نگران وضع موجود بودند. به دخترانشان توصیه می‌کردند که حجاب خود را خوب نگهدارند که مبادا چشم عمر به آنان بیفتد. هشام بن عروه می‌گفت: مراقب باشید دخترانتان اشعار عمر را روایت نکنند که در ورطه زنا درمی‌غلتنند.<sup>۶۶</sup> به هر حال، از جمله عواملی که باعث می‌شد عمر به انجام این امر زشت تشویق شود، تقاضای زیادی بود که عده‌ای از زنان از او داشتند. عایشه دختر طلحه نیز از این گروه بود.<sup>۶۷</sup> کتاب الاغانی مشحون از این حکایات است.<sup>۶۸</sup> در واقع این پرده‌دریها و هرزگیهای عمر صحنه‌ای است از فساد حاکم بر جامعه‌ای که خلفای اموی حاکمان آن بودند. سرانجام عمر بن ابی ربیع که همواره تیغ چشمهایش دام بلای زنان می‌شد، دچار نفرین مؤمنانی شد که به او دشنام می‌دادند. در بیابان اسیر توفان شد و خارهای مغیلان چنان در تن او فرو شد که از شدت خونریزی جان باخت.

#### نقش کنیزکان مُغَنّیه در امور حکومتی

موالی و بردگان در همه شؤون اجتماعی حضور داشتند. بسیاری از جرف و مشاغل را اینان وارد جامعه اسلامی کردند. در منازل حضوری چشمگیر داشتند. همه

ثروتمندان مکه و مدینه و شام و مصر از وجود بردگان اعم از غلام و کنیز استفاده می‌کردند. کسانی که به امور سرگرمی و شاعری و خوانندگی می‌پرداختند، بیشتر در کانون توجه بودند. آرایشگران، نوازندگان، رقاصان، خیاطان و ... در دربار خلفا به کارهای مختلف اشتغال داشتند. خلفای اموی و عباسی که غرق در عیش و عشرت بودند، از وجود این بندگان هر گونه بهره‌کشی می‌کردند. بیشتر تمتع خلفا از کنیزکان و غلامان مطرب بود. کسانی که به کرشمه چند کار انجام می‌دادند. دف در کف، اشعار امثال عمر بن ابی ربیع را می‌خواندند و می‌رقصیدند و باده در دست خلیفه سرمست از نخوت و غرور را بیهوش و مدهوش حرکات و عشوهری‌های خود می‌کردند. کیست که در این مجالس باشد و به طرب نیاید؟ چشم و گوش و دل در بند نگار و سماع و غناء؛ و عقل و هوش و جان، اسیر می و باده و شراب، خلیفه که سهل است، اگر حسن بصری هم در این مجالس حاضر می‌شد، چنان سماع می‌کرد که پروانه گرد شمع.

کتاب الاغانی و دیگر کتب شعر و ادب عربی مملو از این طرب زدگان نابخرد است که زمام حکومت مسلمین را در کف بی کفایت خود داشتند و جز تنگ بر دامن فرهنگ و تاریخ بر جای نهادند.

ولید بن یزید باده می‌نوشید و آواز ابن عایشه را می‌نوشید. مدام خواهان تکرار آواز او می‌شد، به طوری که چنان عنان عقل گسسته می‌شد که شروع به بوسیدن سر تا پای مغنی می‌کرد و ... سپس هزار دینار طلا به او می‌بخشید. اما همین ابن عایشه بینوا گوش به فرمان یکی دیگر از والیان اموی به نام عمر بن یزید نکرد و برایش آواز نخواند. او را بالای بام قصر بردند و به زیر افکندند و جانش ستاندند.<sup>۶۹</sup> حکایت دلدادگی یزید بن عبدالملک به حبابه مغنیه زیانزد و مذکور در کتب مختلف است.<sup>۷۰</sup> احوص شاعر دربار امویان برای او شعر می‌سرود:

وَمَا الْعَيْشُ إِلَّا مَا تَلَدُ وَتَشْتَهِي      وَإِنْ لَمْ فِيهِ ذُو الشُّنَانِ وَفَسَدَا

زندگی جز کامجویی و شهوت خواهی نیست، هر چند کسانی بر حذر دارند

و ملامت کنند.

خلیفه امور حکومتی، عزل و نصب کارگزاران را به حبابه سپرده بود! نماز جمعه را به خاطر او رها کرد و او را لباس پوشاند و به جای خود برای نماز جمعه فرستاد! از قضا، حبابه درگذشت. سه روز کنار جنازه او زار زد تا خود نیز با او همسفر شد.<sup>۷۱</sup>

جاحظ می‌گفت: «إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ لِلْمُلُوكِ إِمَاءً يَخْتَلِفْنَ فِي الْحَوَائِجِ وَيَدْخُلْنَ فِي

الدواوین». یعنی تا این زمان (شاید از حدود ۲۴۰ - ۲۵۵) همچنان مقالید امور حکومتی در دست برخی از کنیزکان است که در شؤون دیوانی و دفتری و خزانه‌داری مملکتی دخالت می‌کنند!<sup>۷۲</sup>

در عهد مهدی عباسی خیرزان مغنیه همه کاره امور قصر خلیفه بود<sup>۷۳</sup>، ولی همین کنیزک، امور حکومتی را در عصر هادی عباسی به دست گرفته بود، تا جایی که به دسیسه او دیگر کنیزکان خلیفه نگون بخت را خفه می‌کردند.<sup>۷۴</sup> یحیی بن خالد برمکی وزیر عباسی بر اساس نظر او حکم صادر می‌کرد.<sup>۷۵</sup> ذات الخال، مغنیه ولایت فارس را به مردی که عاشقش بود سپرد.<sup>۷۶</sup> عَرِيبَ مَغْنِيَةَ مَأْمُونِ امْرُودِ رَفِيقِش اِبْرَاهِيمِ بْنِ الْمَدْبَرِ رَا از حبس خارج کردند.<sup>۷۷</sup> مَأْمُونُ بِهِ عَلْوِيَهُ مِيْ كَفْت: «يَا عَلْوِيَهُ! خُذِ الْخَلَاقَةَ مِنِّي وَاعْطِنِي صَاحِبَةَ الصَّوْتِ.» «ای علویه عنان خلافت را از من بگیر و در عوض این کنیزک خواننده را به من بسپار!»<sup>۷۸</sup>

مهدی عباسی در بیت شعری خطاب به کنیزک خود به نام جوهر می‌گوید: «تو در خلافت سزاوارتر از من هستی».<sup>۷۹</sup>

عَنْبِيَتِ فَفَاحِ الْبَيْتِ مِنْ رَيْفَكِ بِالْعَنْبِرِ  
فَلَا وَاللَّهِ مَا الْمَهْدِيُّ أَوْلَىٰ مِنْكَ بِالْمَنْبِرِ  
فَأَنْ شَسْتِ فَفِي كَفِّكَ خَلَعَ ابْنِ أَبِي جَعْفَرِ<sup>۸۰</sup>

در عصر مستکفی عباسی هم یک کنیزک شیرازی به نام «حُسنُ الشَّيرَازِيَه»<sup>۸۱</sup> ولایت شهری را به توزون ترک و آگذار و خلیفه المتقی را عزل و المستکفی را نصب کرد.<sup>۸۲</sup> ولید بن عبدالملک اموی هم به ابن سربیح کیسه‌های دینار داد و او را سزاوار حکومت خواند.<sup>۸۳</sup> بذل و بخششهای بی حساب خلفا به شاعران و مغنیان از شمار بیرون است. هارون دو مزرعه بزرگ خود را به دحمان اشقر بخشید.<sup>۸۴</sup> حتی خود کنیزکان گاه بهترین هدایایی بودند که خلفا آنها را بذل و بخشش می‌کردند.<sup>۸۵</sup>

هر چند در ظاهر در عصر عباسی جواری در امور اداری و دیوانی و خزانه‌داری به کار گرفته می‌شدند و به اصطلاح بهره‌کشی از آنها تخصصی شده بود، با این حال این کنیزکان که موسوم به قهرمانه بودند، در امور عزل و نصب هم دخالت می‌کردند و عملاً قدرت را به دست گرفته بودند.<sup>۸۶</sup>

واکنش دستگاه اموی در برابر مخالفت‌های مردمی

جو خفقان و استبداد در دستگاه اموی مانع از هر گونه اظهار نظری علیه سیاست‌های

دربار می‌شد. شرایط اجتماعی و فرهنگی مطابق خواست آنان فراهم شده بود. هر گونه مخالفتی چه با شیوه‌های حکومتی، چه مسائل فرهنگی و اجتماعی در نطفه خفه می‌شد. کسی حق نداشت در باب حرمت شراب و شطرنج و نرد و قمار و غناء سخنی بگوید، زیرا مخالفت با اینها موجودیت و هویت دستگاه را زیر سؤال می‌برد.

مطالعه زندگینامه خوانندگان و نوازندگان دوران اموی و عباسی، نشان می‌دهد که هیچ‌یک از اینان توازن و ثبات رأی نداشتند. تابع اوضاع زمانه بودند. هر طرف که مسیر باد تندتر بود قرار می‌گرفتند و خود را با شرایط فرهنگی و اجتماعی و خواست و نیازهای کنونی عصر تطبیق می‌دادند. چنانکه برخی چون ابن شریح<sup>۸۷</sup> و غریض اول نوحه‌خوانی کردند، ولی چون رونق بازار غناء را پرطرفدار دیدند، به خواندن آوازهای مطربی روی آوردند.

برخی روایات هم حاکی از این است که وقتی مخالفان خواننده‌ای را نهی می‌کردند، او از آنان خواهش می‌کرد که بیت شعری را گوش کنند. مثلاً وقتی عطاء فقیه مکه به آواز ابن شریح گوش داد، نظرش درباره او عوض شد.<sup>۸۸</sup> معلوم می‌شود مخالفت تحریم کنندگان، ناظر به صرف آواز آنها نبوده، بلکه به دلیل این بوده که آنها این آواها را در مجالس لهو و لعب می‌خواندند و مردم را گمراه می‌کردند.

در دوره اموی عموم خلفا مروّج مجالس لهو و لعب بودند. موسیقی، کاربردی جز در شکل لهو و لعبی نداشت. حانوت‌ها (حوانیت)، باشگاههای موسیقی (نادی) به مکانی برای هرزگی و فسق و فجور موسیقی همراه با رقص و بدن‌نمایی تبدیل شده بود. قبه‌ها و کنیزکان با لباسهای حریری دف می‌زدند و آوازهای نشاط‌انگیز و دلربا سر می‌دادند. کار مخنثان چنان در ابتدال بالا گرفته بود که دختران و زنان مردم از فتنه و فساد در امان نبودند. در زمان هشام بن عبدالملک (۱۲۰ هـ) دستور تبعید و عقیم کردن مخنثان و مطربان صادر شد. خالد بن عبدالله قسری که خود جزء مروّجان امور مطربی بود، در برهه‌ای از زمان مجبور شد، آنان را مورد پیگرد قرار دهد. حنین خواننده که اهل حیره بود، نزد خالد رفت و گفت: من هیچ راهی دیگر برای امرار معاش جز نوازندگی ندارم، خالد به او اجازه نوازندگی داد و شرط کرد که در مجلس فاسقان و عربده‌کشان و افراد فاسدالاخلاق برنامه اجرا نکند.<sup>۸۹</sup> بنابراین، معاونت و همکاری و همراهی کردن فاسقان گناه محسوب می‌شد. حتی بعضاً خود مغنیان به اینسکه مرتکب گناه و فعل حرام می‌شوند، معترف بودند. دحمان اشقر از خوانندگان مهدی عباسی بود. در یک شب ۵۰

هزار دینار پاداش دریافت کرد. در عین حال نماز و روزه و حج او ترک نمی‌شد.<sup>۹۰</sup> او می‌گفت: «ما رأیتُ باطلاً أشبه بحقِّ الغناء».<sup>۹۱</sup>

بنابراین موافقت یا مخالفت با غناء، تابع وضعی بود که در آن زمان پیدا کرده بود. هر کس داور وضع زمانه خود بوده است. جاحظ می‌گفت:

در این زمان (در سال ۲۱۵ هـ) جوانان شریف مدینه که با من دوستی و همنشینی دارند، صناعت موسیقی را فر گرفته‌اند، جدّ را با هزل خلط نمی‌کنند و از حدّ خود تجاوز نمی‌نمایند. به همین دلیل مدینه از دیگر شهرها بهتر است.<sup>۹۲</sup>

قرطبی در تفسیر خود ذیل آیه لهو الحدیث آورده که:

پیدایش اختلاف نظر میان فقهای اربعه اهل سنت که (همگان در عصر اموی و عباسی می‌زیستند) در خصوص حرام و حلال و مکروه و مباح بودن غناء، تابع شناختی بود که آنان از موسیقی زمان خود داشتند.

این سخن کاملاً صحیح است.<sup>۹۳</sup> موسیقی می‌تواند در یک زمان ولی در چند مکان، در اشکال متفاوتی اجرا شود. در مکانی در قالب نوحه خوانی بر سیدالشهدا و شهیدان کربلا و در مکان دیگری نوحه بر خلیفه فاسق اموی و در مکانی همراه با شراب و رقص ... و در مکانی غناء مُتَقَن و سنگین که خاص هنر دوستان شریف است و در مکانی مخنثی دف در کف برای زنان لودگی و هرزگی کند و ...

وقتی عمر بن عبدالعزیز خلیفه باهوش و ظاهراً با تقوای اموی به مدت دو سال و اندی بر تخت جلوس کرد، دستور منع و جمع‌آوری مجالس لهو و لعب و تبعید شاعران لهوی چون عمر بن ابی ربیع و مغنّیان لهوی خوان را صادر کرد. لذا طی دستورالعملی به تمامی کارگزاران خود نوشت:

این مطربان بیگانه، مردم را با چیزهایی سرگرم می‌کنند که شیطان در چشمشان آراسته و مطبوع طبعشان ساخته، پس بر شماست که جلوی آنان را بگیرید و مسلمین را از فسق و فساد که به راه انداخته‌اند، نجات بخشید. سوگند به خدا، اکنون وقت جمع کردن بساط اینان است «فازجُر عن ذلک الباطل من اللهو والغناء و ما أشبهه» «اگر دست برنداشتند، آنها را تعزیر و تأدیب کنید».<sup>۹۴</sup>

زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، نقطه عطفی است در تاریخ اسلام و تشیع. وی ارادتی خاص به علی (ع)، فاطمه و فرزندانش اظهار می‌کرد. تا حدودی بساط فسق و

فجور امویان را در هم پیچید. طبیعی است در این روزگار شاعران و مطربان هر یک به کنجی بخزند و از دسترس عموم دور باشند.

عمر بن عبدالعزیز به مربی فرزند خود توصیه‌هایی کرده که شرایط زمانه را بخوبی توضیح و دغدغه‌ها و نگرانیهای او را نشان می‌دهد:

من تو را به دلیل صلاحیتی که داشتی برای ادب کردن فرزندم انتخاب کردم. اولین چیزی که باید به او بیاموزی این است که بداند در زندگی خود به ملاحی و لهو و لعب روی نیاورد. من از مؤمنان و بزرگان شنیده‌ام که «حضور در مجالس لهو و لعب و گوش دادن به آوازا و غوطه زدن و افراط در امور لهوی، موجب می‌شود که نفاق در قلب انسان رشد کند» و به او توصیه کن که از این مراکز دوری جوید.<sup>۹۵</sup>

بنابراین، نفس حضور در این مجالس مفسده‌انگیز تلقی می‌شد و مقصود از ملاحی و غناء، شرکت جستن در مجالس لهو و لعب آن چنانی بود که خلیفه خوش‌نام اموی را سخت نگران کرده بود و احتمالاً همین نکته باعث شده که بسیاری غناء را مجلس غناء تفسیر کنند، چنانکه قرطبی در تفسیر خود ذیل آیه «الذین لا یشهدون الزور» گفته: یعنی «لایشهدون مجالس الغناء».<sup>۹۶</sup>

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. الشعر و الغناء فی المدینة و مكة، ص ۱۱۸.
۲. الاغانی، ۲۴۰/۴.
۳. همان، ۸/۹.
۴. همان، ۲۹۸/۱.
۵. الشعر و الغناء، ص ۱۱۹.
۶. طبقات فحول الشعراء، ابن سلام، ص ۱۳۸.
۷. الاغانی، ۲۳۳/۴ - ۲۳۴.
۸. جزیره‌ای است در دریای سیاه. الوافی بالوفیات (ذیل الأحوص الشاعری). عمر بن عبدالعزیز، عمر بن ابی ربیعہ را هم به این جزیره تبعید کرد. طبقات فحول الشعراء (ذیل الطبقة السادسة).
۹. الاغانی، ۲۶۸/۳. عنوانه می‌گوید: «هنگام مرگ بر بالین او حاضر شدم، هرچه از او خواستم بگوید: لا اله الا الله، نتوانست و ایباتی از اشعار خود را تکرار می‌کرد.» نک: التعازی والمرائی، مدائنی (۲۲۵ هـ) (ذیل باب الجفأة عند الموت).

۱۰. همان، ۷۱/۱۰ - ۹۴؛ الشعر والشعراء، ابن قتیبه، ۲۹۵/۱.
۱۱. شعر مروان بن ابی حفصه، حسین عطوان، ص ۳۳.
۱۲. الشعر والشعراء، ص ۴۸۱.
۱۳. الاغانی، ۷۵/۱۰.
۱۴. یک بار هم به این آیه کریمه از سوره انفال / ۷۵ تمسک کرد: «والذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم...».
۱۵. شعر مروان بن ابی حفصه، ص ۹۱.
۱۶. همان، ۵۴.
- امورٌ بمیراث النسبی و لیستها  
فانت كما بالخزم طامٍ و ناشرٌ  
الیکم تناهت فاستقرت و انما  
الی اهله صارت بهنّ المصائر
۱۷. الشعر والشعراء، ص ۴۷۳.
۱۸. الاغانی، ۳۷/۱ - ۳۹.
۱۹. تاریخ طبری، ۱۱۴/۲.
۲۰. اعیان الشیعه، ۴۶۰/۷.
۲۱. ادب الخواص (ذیل فصل فی اشتقاق اللغة، ابی خلدیه باخاء ذکر کرده و در الاغانی (ذیل شرح الاعشی (همدان) آورده: ابی کلده البشکری و در ذیل اخبار ابی جدّه باجم ذکر کرده.
۲۲. حیاة الشعر فی الکوفة الی نهاية القرن الثاني للهجرة، یوسف خلیف، ص ۴۱۷.
۲۳. همان، ص ۴۱۹.
۲۴. الاغانی، ۱۱۰/۱۵.
۲۵. همان، ۲۳۵/۱۰ - ۲۷۳. جمع الجواهر فی الملح و النوادر الحصری (۴۵۳ هـ) (ذیل باب ابودلامه و المنصور)؛ نهاية الارب (ذیل فصل من نوادر ابی دلامه).
۲۶. الامامة و السياسة، ۱۰۸/۲.
۲۷. تذکرة الحفّاظ ذهبی، ۷۲/۱.
۲۸. المصنّف عبدالرزّاق، ۳۲۹/۱.
۲۹. تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۶.
۳۰. الاغانی، ۲۴۸/۱ (ذیل اخبار ابن سُرّیج و نسبه).
۳۱. الاغانی، ۳۷/۹؛ اعیان الشیعه ۲۵/۹.
۳۲. الاغانی، ۳۸/۹.
۳۳. همان، ۱۱۲/۱۶.
۳۴. همان، ۴۰/۹؛ الحماسة البصریة (ذیل باب التّأیین و الرّثا)؛ الشعر والشعراء (ذیل شرح حال کثیر)؛ العقد الفرید (ذیل باب وفود کثیر و الأحوص علی عمر بن العزیز).
۳۵. همان، ۴۲/۹.
۳۶. هشام خلیفه حاکم بر دمشق بود. زید بن علی فرزند امام سجّاد (ع) در زمان او قیام کرد که به دست کارگزاران او کشته شد و جنازه اش به دار آویخته گردید.

۳۷. الاغانی، ۳۲۴/۹ - ۳۴۰. نک: کشف‌المحجوب ص ۱۱۲؛ المجلس الصالح المعافی (۳۹۰ هـ) (ذیل خبر آخر لذي القرنين)؛ المحاسن والمساوی البیهقی (۳۲۰ هـ) (ذیل محاسن صلات الشعراء)؛ المستجاد من فعلات الأجراد التنوخی (۳۸۴ هـ) (ذیل حکایة الأجراد)؛ بهجة‌المجالس ابن عبدالبر (۴۶۳ هـ) (ذیل عیون من المدح)؛ زهر الآداب و ثمر الألباب الحصری (۴۵۳ هـ) (ذیل عنوان عوداً الی بعض ماقاله اهل البيت)؛ شرح دیوان الحماسة المرزوقی (۴۳۱ هـ) (ذیل و قال الفرزدق)؛ محاضرات الادب الراغب الاصفهانی (۵۰۲ هـ) (ذیل عنوان من تنافست فيه الأيام، که گفته این قصیده را الحارث بن الیث نقل کرده).

۳۸. خزنة الادب، ۳۸۱/۲.

۳۹. الاغانی، ۱۲۵/۱۵.

۴۰. سیر اعلام النبلاء، ۳۸۸/۵؛ الاغانی ۳۲۸/۱۶؛ الشعر والشعراء، ۱۰۶/۲.

۴۱. اعیان الشیعة، ۳۳/۹.

۴۲. البیان والتبیین، ۵۱/۱؛ ۲۵۳/۳.

۴۳. همان.

۴۴. العمدة، ۱۵۲/۲ و ۱۶۳. او می‌گوید: «لم یرد النبی (ص) وانما اراد علیاً (رض) فَوُرِيَ عنه بذكر النبی (ص) خوفاً من بنی امیه»، یعنی مقصود او مدح پیامبر نبود، بلکه مدح علی بود که با توریه کردن، به دلیل ترسی که از بنی امیه داشت، نام پیامبر را ذکر می‌کرد.

۴۵. الامالی، ۱۶۶/۳؛ ادب الشیعة الی نهاية القرن الثاني الهجری، طه حمیده ص ۱۵۰.

۴۶. الاغانی، ۲۹۴/۱۱؛ اعیان الشیعة ۶۶۵/۲. او مطرود بنی امیه و بنی عباس بود. التعازی والمرائی المبرّد (۲۸۶ هـ) (ذیل باب مراث من اشعار المحدثین).

۴۷. سیر اعلام النبلاء، ۳۱۸/۴؛ اعیان الشیعة، ۶۸/۸.

۴۸. سیر اعلام النبلاء، ۲۸۱/۴.

۴۹. اعیان الشیعة، ۳۰۸/۷. الاغانی (ذیل مقتل مصعب)؛ الكامل فی اللغة المبرّد (ذیل عنوان سلیمان بن قتته یرئی الحسین بن علی).

۵۰. همان، ۲۸۱/۱۰؛ او در رثای امام حسین علیه امویان می‌گوید: «وما افسد الاسلام الاغصابة تأمر نوکاهها ودام نعيمها».

۵۱. الاغانی، ۱۶۵/۱۶؛ مختار الاغانی، ۹۷/۶.

۵۲. شعر الشیعة السیاسی فی العصر الاموی، ص ۴۸.

۵۳. ادب الشیعة، ص ۳۱۷.

۵۴. الاغانی، ۲۲۹ / ۷ - ۲۷۸.

۵۵. ترجمه با اندک تصرف از مشایخ فریدنی. ترجمه برگزیده الاغانی ۷۸۲/۱.

۵۶. طبقات الشعراء، ص ۳۲.

۵۷. الفن و مذاهبه، ص ۳۹.

۵۸. نک: شرح حال او در الاغانی، ۱۶۰/۱ - ۲۶۰.

۵۹. همان.

۶۰. همان، ۳/۳۲۲.

۶۱. همان، ۱/۱۶۵.

۶۲. الموشی أو الظرف والظرفاء، ص ۷۲.

۶۳. الشعر والشعراء، ص ۱۳۲؛ ربیع الابرار (ذیل عنوان الوحوش من السباع و غیرها وأحوالها).

۶۴. همان.

۶۵. نوادر الجاحظ، ص ۷۹.

۶۶. الاغای (ذیل شرح حال عمر بن ابی ربیع)؛ اشعار او چنان اغوا کننده و شهوت انگیز بود که جوانان از خواندن آنها در خانواده‌های دیندار منع شده بودند. ابن ماسویه طبیب دربار هارون الرشید، برای کسانی که دچار اختلال در قوه‌ی پاه و ضعف جنسی بودند، سه چیز را تجویز می‌کرد و می‌گفت: «علیک بالکباب والشراب و شعر ابی الخطّاب» (یعنی عمر بن ابی ربیع) نک: ربیع الابرار زمخشری (ذیل فصل اللهو و اللعب و ...).

۶۷. الامالی ابوعلی القالی (۳۵۶ هـ)، ص ۳۱۶.

۶۸. شاید یکی از دلایل اینکه عمر بن ابی ربیع در ایام حج هنگام طواف به نظاره‌ی حجاج می‌نشست، این بود که زنان مؤمنه را هم که باز بودن چهره‌شان واجب است، در تیررس خود داشته باشد. چه زنان غیر مؤمنه را در اوقات دیگر ملاقات می‌کرد و با آنان گفت و گو داشت. در منابع تاریخی آمده که برخی از این زنان «بَرزّه» بودند. یعنی محاسن و زیبایی صورت آنها شاخص و برجسته می‌نمود. البته علمای فقه اللغه مثل سیوطی در الفائق و جرجانی در التعاریف، زن برزه را کسی گفته‌اند که به دلیل بالا بودن سن و خارج شدن از حدّ وجوب حجاب، با روی باز یا مردان محادثه دارد و چه بسا زنی عقیف هم باشد. ولی در متون تاریخی اغلب کلمه زیبا دنبال برزه آمده مثل ثعالبی در ثمارالقلوب (ذیل خبر نکاح امّ خارجه) گفته: فرحة بنت الفجاء زنی اسب‌سوار و زیبا بود «وكانت برزة جميلة». چنانکه عمر بن ابی ربیع به دلیل اینکه زینب دختر موسی برزة الجمال بود، او را تشبیه نمود، همین‌طور لیلی الأخیلیه که با حالت برزه نزد حجاج رفت. (الاغای ذیل شرح حال لیلی الأخیلیه) جاحظ می‌گوید: قطام که ابن ملجم به اغوای او امیرالمؤمنین علی را کشت، زنی برزه و زیبا بود. المحاسن والأضداد (ذیل محاسن المتکلمات) خولّة بنت الحکیم هم زنی برزه بود که به خدمت خلیفه دوم حاضر شد و او را موعظه کرد! الوافی بالوفیات (ذیل امرأة أوس بن صامت)

با این حال، بی‌حجابی مختصّ کنیزکان بود. شاعر می‌گوید:

نظرتُ الى جوارٍ سافراتِ حَلَلنَ بروضةٍ مثل البیدور

به کنیزکان بی‌حجاب نگاه کردم که همچون قرص ماه در بوستان ظاهر شده بودند، الوافی بالوفیات (ذیل شرح حال البکری الکاتب).

۶۹. الاغای، ۲/۲۲۱-۲۳۵؛ ۱۴۰/۱۵.

۷۰. البیان والتبیین (ذیل خطبة ابی حمزة الخارجمی)؛ الکامل فی اللغة والادب، مبرد (ذیل شرح حال خالد صامة والولید بن یزید)؛ اللهو والملاهی (ذیل عنوان حبابه)؛ خزانه الادب بغدادی (ذیل الشاهد الثانی والثلاثون بعد السبعمائنه).

۷۱. همان؛ مسالك الابصار ۱۱۳/۱۰ - ۱۱۴.
۷۲. بين الخلفاء والخلافة في العصر العباسي، المنجد، ص ۸.
۷۳. همان، ص ۹؛ اخبار الحكماء قفطی، ص ۱۰۱.
۷۴. مروج الذهب، ۲/۲۵۸.
۷۵. تاريخ الطبری (ذیل حوادث سال ۱۷۰).
۷۶. الاغانی، ۱۵/۷۶.
۷۷. همان، ۱۱۶/۱۹؛ ۳۳۳/۱۱؛ نهاية الأرب، ۵/۱۶۰.
۷۸. الاغانی، ۱۱/۷۶؛ الجوارى والقیان، ص ۹۴ - ۹۶.
۷۹. البیان والتبیین، ۳/۱۸۴.
۸۰. الاغانی، ۱۳/۳۱۴.
- ترجمه شعر: «فضای خانه با بوی عنبر آب دهان تو عطر آگین شد. به خدا سوگند که مهدی سزاوارتر از او نیست در مملکت داری. پس اگر می خواهی مرا از خلافت خلع کنی، اختیار با توست.»
۸۱. در کتاب المغرب فی حلی المغرب ابن سعید المغربی (۶۸۵ هـ) ذیل شرح حال المستکفی، حسناء آمده و برخی منابع علم مثل الوافی بالوفیات (ذیل المستکفی) و در بعضی منابع مثل الفرج بعد الشدة حُسن الشیرازیه آمده. ابوعلی مسکویه در این باره نوشته: پس از آنکه مستکفی به خلافت رسید، حُسن اسم خود را به علم تغییر داد و متولی تمام امور دولتی خلیفه مستکفی شد. تجارب الامم ۶/۱۰۶ (در اینجا لازم است از دوست دانشمند جناب دکتر ابوالقاسم امامی سیاسگزاری کنم که نشانی این مطلب را از کتاب تجارب الامم که خود مصحح آن هستند، از طریق پست الکترونیکی به من دادند).
۸۲. الحضارة الاسلامیه، ۱/۲۱.
۸۳. الاغانی، ۱/۲۵۱.
۸۴. المستطرف فی کل فن مستطرف، ۲/۶۱۹.
۸۵. المستظرف من اخبار الجوارى، ص ۵۷؛ السود والحضارة العریبه، ص ۱۱۹.
۸۶. التلوخی (۳۸۴ هـ) در کتاب الفرج بعد الشدة ذیل باب «القهرمانه» می گوید: القهرمانه یعنی مدیر و مدبر منزل و کسی که دخل و خرج امور در دست اوست. ولی به دلیل ضعف خلفای عباسی، کلیه امور به دست زنان افتاد. مکتفی امور مملکت را به دست دایه خود به نام فارس سپرد و... موارد دیگری را ذکر می کند.
- نک: تجارب الامم مسکویه (۴۲۱ هـ): زیدان القهرمانه مدبر امور المتقدر. ۵/۷۵، ۹۲. المطیع قهرمانه ای داشت به نام تحفه. همان، ۶/۳۶۶.
۸۷. الاغانی (ذیل شرح حال ابن سریح).
۸۸. همان.
۸۹. الاغانی، ۲/۳۴۸؛ اللهو والملاهی (ذیل شرح حال حنین بن بلوع)؛ نهاية الارب (ذیل اخبار حنین).
۹۰. همان، ۵/۱۳۳.
۹۱. رسائل جاحظ ۳/۲۸۷؛ اللهو والملاهی (ذیل عنوان دحمان الأشقر).
۹۲. «رسالة طبقات المغنّين» رسائل جاحظ، ص ۲۱۹.

٩٣. اسلام و هنرهای زیبا، ص ١٤٣ - ١٤٥. (به نقل از تفسیر القرطبی).
٩٤. الطبقات الكبرى، ٣٠٤/٥.
٩٥. الدر المنثور سیوطی، ٥٠٤/٦ (ذیل تفسیر آیه لهو الحدیث)؛ ذم الملاهی، ص ٧٥.
٩٦. روح المعانی، ٥١/١٩.

### منابع:

١. إخبار العلماء بأخبار الحكماء (تاریخ الحكماء)، علی بن یوسف القفطی، تحقیق محمد امین الخانجی، دارالکتب الخدیویہ، مصر، ١٣٢٦.
٢. ادب الخواص، حسین بن علی المغربي (٤١٨ هـ) دارالیمامہ، الریاض، ١٩٨٥ م.
٣. ادب الشیعه الی نہایة القرن الثانی الهجری، عبدالحسیب طه حمیدہ، مطبعة السعادة، القاهرة، ١٣٧٦ هـ / ١٩٥٦ م.
٤. اسلام و هنرهای زیبا، محمد عماره، ترجمه مجید احمدی، نشر احسان، ١٣٨١ ش.
٥. اعیان الشیعه، محسن الامین العاملی، تحقیق حسن الامین، دارالتعارف، بیروت، ١٤٠٣ هـ / ١٩٥٢ م.
٦. الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی، اشراف محمد ابوالفضل ابراهیم، الهيئة المصرية، العامه لکتاب، ١٩٩٢ م.
٧. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه محمدحسین مشایخ فریدنی، (ج اول)، بنیاد فرهنگ ایران، ١٣٥٨ ش، و مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، (ج دوم)، ١٣٦٤ ش.
٨. الامالی، ابوعلی القالی، تحقیق محمد عبدالجواد الاصمعی، مطبعة السعادة، مصر، ١٣١٣ هـ / ١٩٥٤ م.
٩. الامالی، السيدالمرتضی (٤٣٦ هـ) تحقیق محمد بدرالدین الحلبي، مطبعة السعادة، مصر، ١٣٢٥ هـ / ١٩٠٧ م.
١٠. الامالی، ابوالقاسم الزجاجی، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، المؤسسة العربية الحديثة، القاهرة، ١٣٨٢ هـ.
١١. الامالی، ابوجعفر محمد بن بابويه القمي، مؤسسة الأعلمی، بیروت، ١٤٠٠ هـ / ١٩٨٥ م.
١٢. الامامه والسیاسة، ابن قتیبه الدینوری، تحقیق طه محمد زینی، عیسی البابی الحلبي و شركاء، القاهرة، ١٣٨٧ هـ / ١٩٦٧ م.
١٣. بهجة المجالس، یوسف بن عبدالبر، تحقیق محمد مرسی الخولی، بیروت، ١٤٠٢ هـ / ١٩٨٢ م.
١٤. البیان والتبیین، عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الجاحظ، ١٣٦٧ هـ / ١٩٤٧ م.

١٥. بين الخلفاء و الخلفاء في العصر العباسي، صلاح الدين المنجد، دارالكتاب الجديد، بيروت، ١٩٨٠م.
١٦. تاريخ الخلفاء، عبدالرحمن السيوطي، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، مكتبة التجارية الكبرى، القاهرة، ١٣٧١هـ / ١٩٥٢م.
١٧. تجارب الامم، ابوعلی مسكويه، تحقيق ابوالقاسم امامي، دار سروش للطباعة والنشر، تهران، ١٣٨٠ش.
١٨. التعازي و المراثي، محمد بن يزيد المبرّد، تحقيق محمد الدياتي، مجمع اللغة العربية، دمشق، ١٣٩٦هـ / ١٩٧٦م.
١٩. ثمار القلوب في المضاف والمنسوب، عبدالملك الثعالبي، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالنهضة، القاهرة، ١٣٨٤هـ / ١٩٦٥م.
٢٠. الجوارى، جئور عبدالنور، دارالمعارف، مصر، ١٩٤٧م.
٢١. الجوارى و القيان في المجتمع العربي الاسلامي، سليمان حريتانى، دار الحصار، دمشق، ١٩٩٧م.
٢٢. الحضارة الاسلامية في القرن الرابع الهجرى، آدام متز، ترجمة ابوريده، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٩٦٧م.
٢٣. حياة الشعر في الكوفة الى نهاية القرن الثانى للهجرة، تأليف يوسف خليف، دارالكاتب العربي، القاهرة، ١٣٨٨هـ / ١٩٦٨م.
٢٤. خزنة الادب، عبدالقادر البغدادي، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، ١٩٧١م.
٢٥. الدرالمنثور في التفسير بالمأثور، جلال الدين السيوطي، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٣هـ / ١٩٨٣م.
٢٦. ذم الملاهي، عبدالله بن ابى الدنيا، تحقيق محمد السعيد زغلول، مؤسسة الكتب للثقافة، بيروت، ١٤١٣هـ / ١٩٩٣م.
٢٧. ربيع الابرار و نصوص الاخبار، محمود بن عمر الزمخشري، تحقيق سليم النعيمي، وزارة الاوقاف والشؤون الدينية، العراق، بي تا.
٢٨. رسائل الجاحظ، تحقيق عبدالأميرعلى مهنا، دارالحائث، بيروت، ١٩٨٨م.
٢٩. رسائل الجاحظ، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الخانجي، مصر، ط ١، ١٣٩٩هـ / ١٩٧٩م.
٣٠. السوذي الحضارة العربية، عبده بدوى، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، ١٣٩٦هـ / ١٩٧٦م.
٣١. زهر الآداب و ثمر الالباب، ابواسحاق ابراهيم الحصرى القيروانى، تحقيق على محمد الجاوى، مطبعة عيسى البابى الحلبي و شركاء، القاهرة، ١٣٧٢هـ / ١٩٥٣م.
٣٢. سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد الذهبي، تحقيق شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م.

٣٣. شرح ديوان الحماسة، ابوعلی احمد المرزوقی، تحقیق احمد امین و عبدالسلام محمد هارون، دارالجمیل، بیروت، ١٤١١هـ / ١٩٩١م.
٣٤. شعر الشيعة السياسي في العصر الاموي، عبدالله القتم، جامعة الكويت، ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م.
٣٥. شعر مروان بن ابي حفصه، حسين عطوان، دار المعارف، مصر، ١٩٧٣م.
٣٦. الشعر و الشعراء، ابن قتيبه، تحقيق دخويه، بريل، ليدين، ١٩٠٢م.
٣٧. الشعر و الغناء في المدينه و مكه لعصر بني اميه، شوقي ضيف، دار الثقافه، بيروت، ١٩٦٧م.
٣٨. الطبقات الكبرى، ابن سعد، تحقيق احسان عباس، داربيروت، ١٤٠٥هـ / ١٩٨٥م.
٣٩. طبقات فحول الشعراء، محمد بن سلام الجُمَحِي، تحقيق جوزف هل، ليدين، ١٩١٣م.
٤٠. العقد الفريد، احمد بن عبدربه، تحقيق محمد سعيد العريان، مطبعة الاستقامه، القاهره، ١٩٩٦م.
٤١. العمدة في محاسن الشعر و آدابه و نقده، على بن رشيح القبرواني، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، دار الجيل، بيروت، ١٩٧٢م.
٤٢. الفن و مذاهبه في الشعر العربي، شوقي ضيف، ط ١٠، دار المعارف، مصر، بي تا.
٤٣. الكامل في اللغة و الادب، ابوالعباس المبرّد، مكتبة المعارف، بيروت، بي تا.
٤٤. كشف المحجوب، على بن عثمان هجویری، تصحيح محمود عابدي، سروش، چاپ دوم، تهران، ١٣٨٤ش.
٤٥. اللهب و الملاحی، ابن خردادبه، تحقيق عباس الغراوی، بغداد، بي تا.
٤٦. المحاسن و الاضداد، الجاحظ، تحقيق فوزی العطوی، دارصعب، بيروت، ١٩٦٩م.
٤٧. مختار الاغانی، ابن منظور، تحقيق ابراهيم الابياری، مصر، ١٣٨٥هـ.
٤٨. مروج الذهب و معادن الجواهر، ابوالحسن على بن حسين مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاينده، شركت انتشارت علمي و فرهنگي، تهران، چاپ پنجم، ١٣٧٤ش.
٤٩. مسالك الابصار في ممالك الامصار، احمد بن فضل الله العمري، به كوشش فؤاد سزگين، با همكارى علاء الدين جرخوشا و ايكهارد نويباور، فرانكفورت، ١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م.
٥٠. المستظرف من اخبار الجوارى، عبدالرحمن السيوطي، تحقيق صلاح الدين المنجد، دار الكتب الجديد، بيروت، ١٩٦٣م.
٥١. الموشى او الظرف و الظرفاء، تأليف ابى الطيب محمد الوشاء، تحقيق كرم البستاني، دارصار، بيروت، ١٣٨٥هـ / ١٩٦٥م.
٥٢. نوادر الجاحظ، تقديم جميل رجب، داربيروت، بيروت، ١٩٥٥م.
٥٣. نهاية الأرب في فنون الادب، شهاب الدين النويري، دار الكتب، القاهره، ١٩٣٥م.
٥٤. الوافي، فيض كاشاني، مكتبة المرعشي، قم، ١٤٠٤هـ.